

نقدی بر جنبش‌های اجتماعی نوین در ایران

سیدسعید زاهدانی

دانشیار جامعه‌شناسی دانشگاه شیراز و رئیس پژوهشکده تحول در علوم انسانی دانشگاه شیراز. شیراز. ایران.

zahedani@shirazu.ac.ir

زهرا معاون

دانشجوی دکترای تغییرات اجتماعی دانشگاه شیراز و عضو پژوهشکده تحول در علوم انسانی. شیراز. ایران.
(نویسنده مسئول)

z.moaven5@gmail.com

چکیده

در چند دهه اخیر، ظهور جنبش‌های اجتماعی و شیوه‌های جدید بیان خواست‌ها و اعتراض‌ها، گستره متنوعی از اشکال رفتار جمعی را مطرح کرده که از نظر اهداف، ماهیت و روش مبارزه، با جنبش‌های کلاسیک (ستنی) تفاوت اساسی دارد. در این تحقیق به بررسی زمینهٔ شکل‌گیری جنبش‌های نوین اجتماعی در ایران و غرب می‌پردازیم. تلاش ما بر این است که چگونگی شکل‌گیری جنبش‌های اجتماعی جدید در غرب و ایران را بیان و از دیدگاه هابرماس و زاهد با یکدیگر مقایسه کنیم. هدف ما پاسخ به این سؤال است که در کشور ایران به عنوان یک جامعهٔ اسلامی جنبش‌های نوین اجتماعی چگونه شکل گرفته است و دارای چه وظیفه‌ای هستند؟ روش تحقیق این مقاله سندی و تحلیلی توصیفی است. یافته‌ها حاکی از این است که دیدگاه هابرماس دربارهٔ جنبش‌های اجتماعی نوین در جامعه ایران به عنوان یک جامعهٔ اسلامی صادق نبوده و قدرت تحلیل این پدیده را ندارد. زیرا نظریهٔ هابرماس مربوط به نظام لیبرال دموکراسی سرمایه‌دارانهٔ غرب است و از

مقدمه

جنبشهای اجتماعی^۱ یکی از انواع رفتارهای جمعی^۲ است که از روابط متقابل میان افراد در درون یک جامعه ناشی می‌شود. رفتار جمعی، پاسخ جمعی عده‌ای از مردم به یک وضعیت یا مسئله خاص است. جنبشهای اجتماعی، حرکت سازمان یافته مجموعه‌ای از انسان‌ها در زمینه‌ای از امکانات و محدودیت‌ها، به دنبال یک رهبر یا مجموعه‌ای از رهبران و همراه با یک ایدئولوژی مشخص است (زاهد، ۱۳۸۹: ص ۱۹). بیشتر پژوهشگرانی که جنبشهای اجتماعی را بررسی کرده‌اند این جنبش‌ها را گروه‌های با عمل هماهنگ و سازمان یافته که دارای ارزش‌های مشترک بوده و هدف‌شان ایجاد دگرگونی یا مقاومت در برابر دگرگونی در نهادهای اجتماعی یا در نظام اجتماعی است تعریف کرده‌اند (صبوری، ۱۳۸۵: ص ۸۵).

در چند دهه اخیر، ظهور جنبشهای اجتماعی و شیوه‌های جدید بیان خواست‌ها و اعتراض‌ها، گستره متنوعی از اشکال رفتار جمعی را مطرح کرده که از نظر اهداف، ماهیت و روش مبارزه با جنبش‌های کلاسیک (ستنی) تفاوت اساسی دارد. اگر جنبش‌های سنتی به صورت مستقیم کانون‌های قدرت سیاسی را نشانه می‌گرفتند، جنبش‌های جدید دارای ماهیتی پنهان و سیال بوده

-
1. Social movement
 2. Collective behavior

که در سلول‌های ریز جامعه نفوذ کرده و به تولید و بازتولید هنجارها، نمادها و خردۀ فرهنگ‌های خاص می‌پردازند. به طور عمدۀ آنها هویت‌های فرهنگی و ارزشی خاص جامعه را نشانه می‌گیرند. این رویکرد جدید جنبش‌های اجتماعی معطوف به قدرتی است که به تعبیر استیون^۱ «بعد سوم قدرت» نام گرفته است (کلی، ۲۰۰۲: ص ۸). تغییرات گستردۀ فرهنگی و اجتماعی در ایران، به‌ویژه در کلان‌شهرها و نیز توسعه ارتباطات و وسایل ارتباط جمعی زمینه‌های مناسبی را برای شکل‌گیری جنبش‌های جدید فراهم کرده‌اند. این تحولات را می‌توان با توجه به جوانی جمعیت، نرخ شهرنشینی، نرخ صنعتی شدن، نرخ دسترسی به رسانه‌ها، نرخ سفرهای داخلی و خارجی و نرخ مکالمه با خارج از کشور ملاحظه کرد؛ شرایطی که برخی آن را ورود به مدرنیته تلقی کرده‌اند. آلن تورن^۲ جامعه‌شناس معاصر بعد از سفر سال ۱۳۸۱ خود به ایران در اظهارنظری چنین گفت: «اولین چیزی که در این کشور به چشم می‌خورد آن است که شما در حاشیۀ مدرنیزاسیون قرار ندارید بلکه دقیقاً در متن آن قرار گرفته‌اید» (تورن، ۱۳۸۳: ص ۶).

اگر رشد دسترسی به رسانه‌های جمعی چون تلویزیون، رادیو، ماهواره، اینترنت، مطبوعات و کتاب را که در چند دهۀ اخیر در ایران افزایش چشمگیری داشته است به حساب آوریم، می‌توان گفت امروزه کشور، جمعیتی جوان‌تر، شهرنشین‌تر، دارای سواد و تحصیلات دانشگاهی بالاتری دارد؛ همچنین، به ارتباطات و رسانه‌های جمعی دسترسی بیشتری پیدا کرده است. ساختار بیان‌شده به لحاظ نظری، مستعد شکل‌گیری «جنبش‌های اجتماعی جدید» است (شفیعی، ۱۳۸۲: ص ۶۴۸). به بیان کلاس او فه طبقات متوسط جدید و گروه‌هایی نظیر دانشجویان و زنان خانه‌دار محتمل‌ترین گروه‌ها جهت جلب به اهداف و علایق جهان‌شمول جنبش‌های اجتماعی جدید هستند (نش، ۱۳۸۳: ص ۱۳۵). در این تحقیق به بررسی زمینه‌شکل‌گیری جنبش‌های نوین اجتماعی در ایران و غرب می‌پردازیم. تلاش ما بر این است که چگونگی شکل‌گیری جنبش‌های اجتماعی جدید در غرب و ایران از دیدگاه هابرماس و زاہد را ترسیم کنیم. در این بررسی ضمن نگاهی به چگونگی شکل‌گیری نهاد سیاست در اروپا و ایران و متعاقب آن جنبش‌های اجتماعی در هر دو منطقه، می‌خواهیم بدانیم کدامیک از نظریه‌های یادشده پاسخ‌گوی بهتری برای تحلیل وضع موجود جنبش‌های اجتماعی در کشورمان است. درنهایت، هدف ما پاسخ به این سؤالات است که:

1. Steven Lukes
2. Alain Touraine

- عوامل مؤثر بر پیدایش جنبش‌های نوین در غرب و ایران چه هستند؟
- جنبش‌های نوین اجتماعی چه پیامدهایی دارند؟
- جنبش‌های اجتماعی نوین در کشور ایران به عنوان یک جامعه اسلامی چه وظیفه‌ای بر عهده دارند؟
- با کدام نظریه بهتر می‌توانیم به سوالات بالا پاسخ دهیم؟

روش تحقیق

روش انجام این تحقیق توصیفی-تحلیلی است و با روش کتابخانه‌ای و مراجعه به منابع تاریخی اطلاعات موردنظر استخراج و به کار گرفته می‌شود.

جنبش‌های اجتماعی نوین: مبانی مفهومی و نظری

نظریه پردازان انواع جنبش‌های اجتماعی قدیم و جدید را از همدیگر تفکیک می‌کنند. دلاپورتا و دیانی سه ویژگی مشترک برای جنبش‌های اجتماعی قدیم و جدید ارائه می‌دهند: وجود شبکه‌های غیررسمی از روابط متقابل میان تعدادی از افراد، گروه‌ها و سازمان‌های فعال؛ وجود گفتمان آگاهی‌بخش همراه با احساس هویت و اهداف مشترک؛ تقابل و مبارزة سیاسی و یا فرهنگی با مخالفان اهداف خود (دلاپورتا و دیانی، ۱۳۸۳: ص ۴۰). جنبش‌های اجتماعی قدیم و جدید در کنار این ویژگی‌های مشترک دارای برخی از تمایزات نیز هستند. به نظر او فه کنشگران جنبش‌های قدیم گروه‌ها و طبقات اقتصادی اجتماعی هستند، در حالی که کنشگران جنبش‌های جدید براساس وابستگی‌های دیگری عمل می‌کنند. مسائل جنبش‌های قدیم رشد و توزیع اقتصادی است، در حالی که مسائل جنبش‌های جدید حفظ صلح، محیط زیست، حقوق بشر و مقابله با صور کار از خودبیگانه است (مشیرزاده، ۱۳۸۱: صص ۱۹۱-۱۹۲).

جدول ۱. مفهوم جنبش‌های اجتماعی قدیمی و جدید (قانونی راد و خسروخاور، ۱۳۸۶: ص ۲۴۰)

معیارها	جنبش‌های اجتماعی قدیم	جنبش‌های اجتماعی جدید
سازمان	اتحادیه‌های صنفی و احزاب	سازمان‌های شبکه‌ای و غیردولتی
سیاست	سیاست‌یکسان‌گرایی نهادینه رهایی‌بخش طبقات	سیاست تفاوت سیاست جنبش سیاست زندگی سیاست هویتی
اهداف	سیاسی و اقتصاد تغییرات نظام‌مند سیاسی مبارزه با استثمار دعاوی کل‌گرایانه	فرهنگی و هویتی اصلاحات و سیاست‌گذاری مبارزه با طرد اجتماعی دعاوی مشخص و ویژه
روش‌ها	از مبارزه نهادینه تا خشونت تصرف قدرت مواجهه‌گری مبارزه و ایجاد تضاد خدخواهانه ذی نفع بودگی	اعتراض مدنی و روش‌های غیرخشونت‌آمیز گفت‌و‌گوی با قدرت ظرفیت‌سازی مذاکرة دگرخواهانه داوری و وکالت خودخوانده

در این بخش، از میان آرای متنوع اندیشمندان غرب برای تبیین جنبش‌های اجتماعی جدید به نظریات هابرماس می‌پردازیم که از متأخرترین نظریه‌ها در این مورد است و پیدایش جنبش‌های اجتماعی جدید را در ارتباط با مقولات رفاه اجتماعی مورد توجه قرار می‌دهد، سپس نظریه زاهد را بررسی می‌کنیم.

۲۸۷

هابرماس^۱

این نظریه‌پرداز، فروپاشی حوزه عمومی در دولت‌های رفاه را بررسی می‌کند، در جامعه سرمایه‌داری سازمان یافته اصل بنیادین حوزه عمومی، یعنی عمومیت انتقادی ضعیف می‌شود و در عین حال، حوزه عمومی با گسترش ظاهری و در عین حال غیرسیاسی خود تمامی حوزه‌های خصوصی را دچار اضمحلال می‌کند. به نظر هابرماس جنبش‌های اجتماعی جدید واکنشی در برابر فرایش

1. Habermas

زیست‌جهان^۱ توسط دولت است. از دیدگاه او مستعمره شدن زیست‌جهان عبارت از قربانی کردن عرصه‌هایی از زندگی است که به لحاظ کارکردی متکی به پیوستگی اجتماعی از طریق ارزش‌ها، هنجارها و وفق‌سازی در پای اقتصادی سیستمی هستند. پیشرفت به سمت دولت دموکراتیک رفاه با غلبه نظام اقتصادی و اداری بر زیست‌جهان توازی دارد. سیاست‌های دولت رفاه از یکسو، آزادی، برای مثال آزادی تشکیل اتحادیه و چانه‌زنی برای مزد، محافظت در برابر اخراج را تضمین می‌کند و ازسوی دیگر، آن را واپس می‌ستاند (هابرماس، ۱۳۸۴: صص ۴۹۴-۴۸۷).

تضمين‌های دولت رفاهی به‌سبب مجاري قوانین اجتماعی، به ناچار از سازوکارهای وفاقی جدا می‌افتد و بهواسطه‌هایی مثل قدرت و پول سپرده می‌شود؛ بنابراین، به بوروکراتیزه‌سازی زیست‌جهان و زندگی روزمره و بحران در یکپارچگی و ارتباط اجتماعی می‌انجامد. سیاست‌های رفاه اجتماعی مناسبت غیررسمی زیست‌جهان را دچار «شیئی شدگی» می‌کند، زیرا قوانین رفاه اجتماعی به عنوان یک میانجی برای عرصه‌ای از کنش ساخته شده است که ابتدا به صورت قالب حقوقی سازمان شکل می‌گیرد و تنها با سازوکارهای سیستمی به هم پیوند می‌خورد (قانعی راد و خسروخاور، ۱۳۸۶: ص ۲۴۲).

هابرماس از رشد «ظرفیت‌های اعتراضی» (همان: ص ۵۳۳-۵۲۶) و مبارزاتی جدید سخن می‌گوید که از الگوی منازعات نهادین در دولت رفاهی تمایز دارد. این مبارات بر سر بازتولید مادی صورت نمی‌گیرند و دیگر توسط احزاب و اتحادیه‌ها هدایت نمی‌شوند و آنها را نمی‌توان با هزینه‌های جبرانی رفاه اجتماعی فرونشاند. جنبش‌های اجتماعی جدید در عرصه‌های بازتولید فرهنگی، تعامل اجتماعی و جامعه‌پذیری ظهرور پیدا می‌کند و هدف آنها مسائل مرتبط با صورت‌های زندگی است. هابرماس در این جنبش‌ها به تفکیک ظرفیت‌های آزادی‌بخش و ظرفیت‌های مقاومت می‌پردازد؛ هدف جنبش‌های مقاومت، متوقف کردن عرصه‌های کنش مبتنی بر سازمان رسمی به‌خاطر عرصه‌های کنش مبتنی بر ساختار ارتباطی است و نه فتح قلمروهای تازه. او این مبارزات را در چهار چوب مقاومت در برابر مستعمره کردن زیست‌جهان درک می‌کند. برای مثال جنبش دانشجویی در پی سیاسی کردن حوزه عمومی است؛ بنابراین، هاله احترام ناشی از تخصص‌گرایی را از دستگاه تصمیم‌گیری دولتی می‌زداید و سیاست‌گذاری را در معرض مباحثه عمومی قرار می‌دهد (هولا، ۱۳۷۵: صص ۱۴۸-۱۱۵).

Zahed

از نظر زاهد در تشکیل جنبش‌های اجتماعی سه عامل اساسی دخالت می‌کنند. این عوامل عبارت‌اند از: کنشگران با رفتار خود (افراد)، ایدئولوژی (روابط) و زمینه اجتماعی (جامعه). از نظر او ترکیب این سه جزء دید کامل‌تری از جنبش را ارائه می‌کند. او می‌گوید در مطالعه جنبش‌های اجتماعی مفهوم دیگری را می‌توان به زمان و مکان اضافه کرد و آن «قصد» و «جهت» است. مفهوم «جهت» اهداف و قصد جنبش را نشان می‌دهد. هر جنبش در جای به‌خصوصی از زمینه اجتماعی (مکان) قرار می‌گیرد، در لحظات مشخص اجتماعی و تاریخی با مراحل زمانی مربوط به خودش اتفاق می‌افتد (زمان) و دارای مقصد و جهت خاصی است.

ایدئولوژی: هدف یا اهداف را تعریف می‌کند و جهت و راهی که پیروان از طریق آن می‌توانند به طور دسته‌جمعی به مقصد یا مقصدشان برسند را نشان می‌دهد. علاوه بر آن، قوانین، مراسم و مقررات هر جنبش توسط ایدئولوژی تشریح می‌شود. ایدئولوژی دارای دو قسمت عینی و ذهنی است.

کنشگران و رفتارهای آنان: هر جنبش دارای سه گروه از کنشگران است: ۱. رهبران، ۲. کسانی که اندیشه‌ها و فرمان‌های رهبران را توزیع و پخش می‌کنند، ۳. پیروان جنبش.

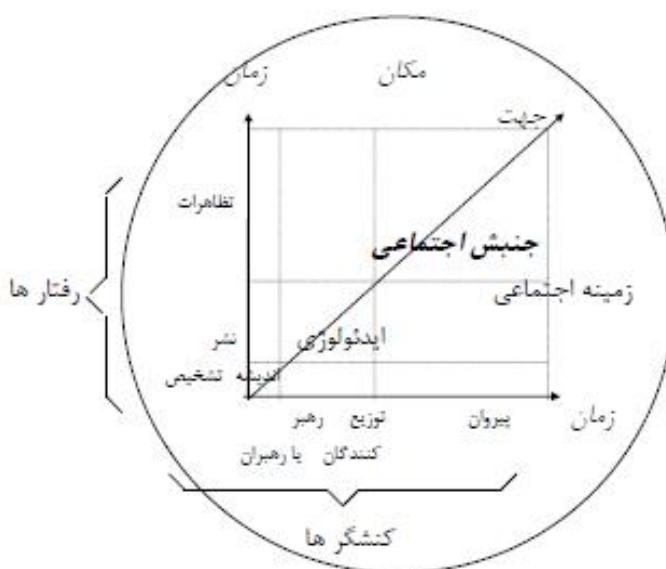
زمینه اجتماعی: جنبش در زمینه اجتماعی اتفاق می‌افتد. زمینه اجتماعی «مکانی» است که در آن کنشگران در راستای جهت جنبش عمل می‌کنند. زمینه اجتماعی امکانات می‌دهد و محدودیت‌هایی را برای جنبش ایجاد می‌کند. زمینه اجتماعی سهم خویش را در شکل‌گیری شخصیت کنشگران و فراهم آوردن شرایط برای رفتارشان ایفا می‌کند.

ترکیب: همه عوامل جنبش‌های اجتماعی در جای خودشان مهم هستند و هیچ‌یک از آنان نباید مورد غفلت قرار گیرند. عوامل زمینه اجتماعی، کنشگران، رفتارهای شان و ایدئولوژی عمل می‌کنند و براساس آثار خاص خود با یکدیگر روابط متقابل دارند. زمینه اجتماعی شرایط را ارائه می‌دهند و کنشگران آن را براساس رهنمودهای ایدئولوژی در راستای اهداف جنبش به کار می‌برند. هر جنبش اجتماعی محصول سطح عملکرد کنشگران، زمینه اجتماعی و ایدئولوژی آن است (Zahed، ۱۳۸۹: صص ۷۱-۸۲).

مدل عملی نظریه

طبق نظر زاهد براساس مدل زیر، نظام جنبش‌های اجتماعی از زمینه اجتماعی نشئت می‌گیرد.

رهبران اندیشه نوی (کوچکترین چهارگوش شکل) را با توجه به زمینه اجتماعی آغاز می‌کنند و یک ایدئولوژی می‌سازند (چهارگوش متوسط شکل). این ایدئولوژی به هسته اولیه جنبش‌های اجتماعی معروف می‌شود و اعضای آن حلقه ابزار با توزیعی مانند سازمان‌ها، وسائل ارتباط جمعی، سخنرانی‌ها وغیره به عنوان توزیع‌کنندگان ادای نقش می‌کنند. توده پیروان جنبش را (چهارگوش سوم شکل) به وسیله عملشان به اجرا در می‌آورند. به طور کلی، کنشگران با رفتار خود جنبش را در طول زمان با کمک انسجام و جهتی که توسط ایدئولوژی ایجاد و عرضه می‌شود به وجود می‌آورند. زمینه اجتماعی به عنوان فضای موجود جنبش، امکانات و محدودیت‌های خویش را ارائه می‌کند (زاهد، ۱۳۸۹: صص ۳۸-۲۹).



مدل عملی جنبش‌های اجتماعی زاهد

زمینه‌های شکل‌گیری جنبش‌های اجتماعی نوین

در این قسمت زمینه‌های شکل‌گیری جنبش‌های اجتماعی نوین در غرب و ایران بیان شده و کارکردهای هریک بررسی می‌شود.

جنبشهای اجتماعی نوین در غرب

در ابتدا مهم‌ترین تبیین‌های جامعه‌شناسی درباره چگونگی و دلایل تکوین و گسترش جنبش‌های اجتماعی جدید بررسی می‌شوند. تبیین‌های بررسی شده در این بخش پیدایش جنبش‌های اجتماعی

جدید را از یک سو به مثابه پدیده‌ای متأثر از زوال دولت رفاه و سیاست‌های اجتماعی وابسته به آن و از سوی دیگر، واکنشی اندیشه‌ای برای ارائه طرح‌های بدیل تلقی می‌کنند. این دیدگاه مبتنی بر ساختار و عاملیت در برخی از تبیین‌ها به صورتی بیوسته‌تر دیده می‌شود.

گسترش مصرف‌گرایی: به نظر رابت جی‌دان در عصر مصرف‌گرایی سطح توقعات گروه‌های ستم دیده که تا پیش از آن کمتر امیدی به دستیابی به رفاه و بهره‌مندی داشتند، افزایش یافت (دان: ۱۳۸۵ به نقل از قانعی‌رادو خسروخاور، ۱۳۸۶: ص ۲۴۲).

- بوروکراتیزه شدن حوزهٔ خصوصی

از دیدگاه بنفورد^۱ و همکاران، مداخله دولت در قلمروهای خصوصی زندگی، جنبش‌های اجتماعی جدید را ایجاد کرده است. طبق این دیدگاه تغییرات ساختاری گوناگون در جوامع صنعتی غربی، به‌ویژه تغییر در نظام تولید، دولت را به تلاش جهت کنترل بر حوزه‌های خصوصی پیشین وادشت (بنفورد و همکاران، ۲۰۰۰: ص ۲۱۹).

- ظهور جامعهٔ پساصنعتی

از دهه ۱۹۶۰ گسترش آموزش عالی و توسعهٔ تکنولوژی‌های ارتباطات با افزایش سطح آگاهی‌های عمومی درباره علم، فناوری و مدیریت زندگی اقتصادی به‌ویژه از طریق شکل‌گیری طبقهٔ متوسط به رشد جنبش‌های اجتماعی جدید یاری رسانده است. آلن تورن و دانیل بل برای نامیدن این تحول از واژهٔ جامعهٔ پساصنعتی استفاده می‌کنند که در آن با دگرگونی در ساختار کار و اشتغال طبقهٔ متوسط جدیدی از کارکنان حرفه‌ای پیدا می‌شوند که در صنایع فرهنگی، رسانه‌ای و دانش فعالیت می‌کنند. در جامعهٔ پساصنعتی با پیدایش یک آگاهی نوین، جامعه اهمیت بیشتری نسبت به فرد می‌یابد. آلن تورن نیروی کار و جنبش‌های سیاسی قدیم را در مقابل نیروی کار و جنبش‌های اجتماعی جدید قرار می‌دهد. گسترش طبقهٔ متوسط به عنوان نیروی کار جدید در مقابل طبقهٔ کارگر به عنوان نیروی کار قدیم به شکل‌گیری جنبش‌های اجتماعی جدید و تضعیف کنش‌های سیاسی پیشین انجامید (تورن، ۱۳۸۳: ص ۲۰).

- بحران دولت رفاه

به نظر گیدنژ^۱ دولت رفاه به علت غیر دموکراتیک بودن، توزیع مزایا از بالا به پایین و عدم توجه به آزادی شخصی، با بحران مواجه شده است. تغییرات اجتماعی صورت گرفته در خارج از حوزه رفاه به علت تغییر الگوی نیاز و خطر نیز باعث شده است که دخالت دولت کهنه به نظر بر سد (گیدنژ، ۱۳۸۳: ص ۱۲۵). گیدنژ معتقد است الگوی دولت رفاه در زمانه‌ای که اشتغال نسبتاً کامل وجود داشت والگوهایی استوار از حیات خانوادگی و تقسیم کار بر مبنای جنسیت برقرار بود، شکل گرفت اما این شرایط دیگر وجود ندارد. دولت نمی‌تواند اشتغال کامل را تضمین کند. الگوهای خانوادگی با انعطاف بیشتری در روابط همراه شده و اعتماد به برنامه‌های رفاهی به دلیل منسخ شدن روابط اجتماعی حافظ آنها کاهش یافته است (بونولی و جورج، ۱۳۸۰: صص ۱۴۴-۱۳۷). دولت رفاه با ظهور جامعه پس اصنعتی دچار تزلزل می‌شود زیرا نقش‌های متعارف آن از نظر دخالت برای رشد اقتصادی و مدیریت اجتماعی ممکن است به صورت سرچشمه‌های اصلی خطر درآید. دولت رفاه به واسطه نظام‌های بیمه اجتماعی و ارائه خدمات فراگیر همواره به ارزیابی و تعديل خطرهای جمعی توجه داشته، اما امروزه فقط تأثیر نظام‌های ایمنی کمتر شده، بلکه خود به سرچشمه خطر و نایمنی تبدیل شده‌اند (فیتز پتریک، ۱۳۸۳: صص ۳۷۷-۳۷۶).

اریک نو معتقد است که جنبش اجتماعی دارای یک مفهوم عام است و آن به معنی مجموعه‌ای از اعتراضات عملی است. نگاهی به جنبش‌های اجتماعی نوین در اروپا کارکردهای مثبت و منفی جنبش‌های اجتماعی نوین را به خوبی نشان می‌دهد. در اوخر دهه ۶۰ قرن بیستم میلادی جنبش‌های محیط زیستی راه طولانی فراگیر شدن را پیموده بودند. چنان‌که در اواسط دهه هفتاد این جنبش‌های تقابل آشکار با سیاست‌های آسیب‌رساننده به محیط زیست را آغاز کردند و طی پانزده سال، یعنی تا آغاز دهه ۹۰ همین قرن، این جنبش توانست در سراسر اروپا منتشر شود. اکنون جنبش زیست محیطی از مرزهای سیاسی کشورها فراتر رفته و به امری منطقه‌ای و جهانی تبدیل شده است (حسین زاده، ۱۳۸۶: ص ۷۷).

اگر جنبش زیست محیطی در تداوم و گسترش خود به دستاوردهایی یکسره مثبت نائل شده و توانسته است در جای جای روابط انسانی ارزش‌های مثبتی را بگنجاند، برخی از جنبش‌های اجتماعی از این ظرفیت به میزان زیادی بهره‌مند نیستند، به طور مثال می‌توان به جنبش زنان و

همجنس‌گرایی در اروپا اشاره کرد. جنبش زنان، همان‌گونه که توانسته است ضرورت حضور زن را در جامعه به اثبات برساند، گرایش‌های افراطی در تساوی‌گرایی زن و مرد نیز داشته است. جنبش اجتماعی همجنس‌گرایی نیز از جمله جنبش‌های اجتماعی در اروپا است که نمی‌توان آن را از دستاوردها و پیامدهای مثبتی در حفظ ارزش‌های اصیل انسانی بهره‌مند دانست.

در مجموع، می‌توان گفت جنبش‌های اجتماعی برخلاف آنچه آلن تورن می‌گوید، همواره ظرفیت‌های انسانی، عدالت خواهانه و آرمان‌گرایانه ندارند. ذهنیت برساخته در افراد و کنشگران یک جامعه می‌تواند منشأ اثر جنبش‌های اجتماعی با ظرفیت‌های مثبت و منفی باشد. کنشگرانی که براساس آگاهی متکی بر واقعیت‌های جاری جامعه، توجه به ارزش‌های والای انسانی، در نظرگرفتن پیشینه‌های فرهنگی و سرانجام هویت ملی خود خواهان تغییر برخی مناسبات بیمار زندگی روزمره شوند، منشأ یک جنبش اجتماعی هستند که ظرفیت‌های مثبت و سازنده‌ای در جامعه دارد. یک جنبش اجتماعی با ظرفیت مثبت می‌تواند برای مسئولان آن جامعه به مثابه یک فرصت طلایی تلقی شود؛ بنابراین، یک جنبش اجتماعی با ظرفیت مثبت می‌تواند در برطرف کردن کاستی اجتماعی، کار شناخت مسئله، انتخاب راه حل و اجرای آن را خود به عهده بگیرد و به این ترتیب، از مسئولیت‌های دولت بکاهد، ضمن آنکه هزینه‌های اصلاحات اجتماعی را از دولت متوجه جامعه می‌کند، مشارکت اجتماعی را ارتقا بخشد و دولت را تنها به میانجی و تسهیل‌گر تبدیل کند. مجموعه این امور باعث می‌شود که مشروعیت دولت افزایش یابد و میزان همگرایی ملی و انسجام اجتماعی فرونی گیرد. در نقطه مقابل اغتشاش ذهنی و هویتی در کنشگران اجتماعی و گسست‌های هویتی و متناقض‌نمای آنها باعث می‌شود که جنبش اجتماعی که این کنشگران راهبران آن تلقی می‌شوند از ظرفیت‌هایی منفی بهره‌مند شوند و در تداوم خود آثاری منفی و مخرب در جامعه به جای گذارند. در چنین شرایطی جنبش اجتماعی برای دولت یک تهدید به شمار می‌آید و باعث می‌شود که همگرایی و انسجام اجتماعی به خطر افتد. در این شرایط نه تنها از مسئولیت و هزینه‌های دولت کاسته نخواهد شد، بلکه دولت ناگزیر از صرف هزینه‌های مالی و انسانی بسیار جهت کنترل آثار چنین جنبش‌هایی خواهد شد (حسین زاده، ۱۳۸۶: ص ۸۰).

جنبش‌های اجتماعی نوین در ایران

جنبش‌های اجتماعی نوین در ایران، همچون اروپا، در نتیجه تغییرات ساختاری مشخصی شکل گرفتند. تغییراتی که به شکل‌گیری طبقهٔ متوسط جدید منتهی شدند. این تغییرات ساختاری را

می‌توان در سه گروه تغییرات سیاسی، اقتصادی و اجتماعی طبقه‌بندی کرد.

مهم‌ترین تغییرات ساختارهای سیاسی به درهم شکستن ساختارهای منفرد سیاسی ایالت و شکل‌گیری دولت مرکزی مربوط می‌شود. هرچند با استقرار رسمی گونه‌ای از مدرنیته پس از نهضت مشروطه و توسعه سرمایه‌داری، ساختار سیاسی و اقتصادی ایالت و طوایف در معرض تهدید جدی قرار گرفتند، فروپاشی یا حداقل آسیب‌های جدی به این ساختارها در زمان رژیم پهلوی وارد شد.

ساختارهای اقتصادی و سنتی ایران با ورود تکنولوژی در معرض شدیدترین تغییرات قرار گرفت، تضعیف ساختارهای فنودالی به دست شاه و اعتباربخشیدن به صنایع، بهویژه صنایع وابسته و موتزاری باعث شد تا مناسبات اقتصادی نوینی در جامعه جاری شوند که به نوبه خود نیروی کار نوینی را به نام کارگران صنعتی به روی صحنه اقتصاد آورد. بیشترین تغییرات در این حوزه بعد از انقلاب رخ داد. این امر با تضعیف سرمایه‌داری وابسته و صنعت موتزاری، قدرت‌گرفتن سرمایه‌داری ملی و بهویژه رشد سرمایه‌داری تجاری مدرن در کشور امکان‌پذیر شد (حسین زاده، ۱۳۸۶: ص ۸۲).

ساختارهای اجتماعی ایران نیز در معرض تغییرات گسترده‌ای قرار گرفت. تحصیلات دانشگاهی شدت بیشتری یافت؛ به این ترتیب، بعد از انقلاب اسلامی، طبقه متوسط جدید حجم وسیعی از افراد جامعه را در خود جای داد که همگی دانش‌آموخته دانشگاه‌ها و متخصصانی بهشمار می‌آمدند که از ظرفیت‌های کار فکری بهویژه در بخش خدمات بهره‌مند بودند. نگاهی به آمار برتری تعداد فارغ‌التحصیلان رشته‌های علوم انسانی در مقایسه با دانش‌آموختگان دانشکده‌های فنی مؤید این نظر است. همچون کشورهای اروپایی و غربی طبقه متوسط جدید منشأ انسانی جنبش‌های اجتماعی نوین است (حسین زاده، ۱۳۸۶: ص ۸۳).

از آنجاکه تغییرات ساختاری رخداده در ایران روندی درون‌زا نداشته‌اند، به میزان زیادی به تضادهای ساختاری و بحران‌هایی ختم شده‌اند که جنبش‌های اجتماعی نوین ایران را به گونه‌ی دیگر و با قواعد دیگری غیر از آنچه در غرب مشاهده می‌شود جلوه‌گر می‌کند.

بیشترین تضادهای ساختاری در حوزه اجتماعی دیده می‌شود. این تضادها به‌طور عمده در طبقه متوسط جدید یعنی پیش‌برندگان جنبش‌های اجتماعی جلوه‌گر می‌شوند. اعضای این طبقه از دو منظر در معرض تضادهای ساختاری قرار دارند. نخست آنکه الگوهای زندگی روزمره آنها ترکیبی غریب از الگوهای غربی و سنتی است که گاه دو الگو و یا دو ساختار رقیب در کنار یکدیگر

وجود دارند. تضاد ساختاری دیگر این طبقه از گستالت فرد از ذهنیت و تخصص به دست آورده است؛ به این ترتیب که بخش بزرگی از افراد این طبقه مطابق علایق، استعداد و توانایی‌های خود دست به انتخاب تخصص و تحصیل نزدیک و از این‌رو، به میزان لازم با موضوع و مبنای حضور خود در جامعه و صحنه اجتماعی آمیخته نیستند (شفیعی، ۱۳۸۲: ص ۱۲).

اگر تغییرات ساختاری جامعه ایران را به‌سوی جنبش‌های اجتماعی هدایت کند، تضادهای ساختاری موجب بروز پارادوکس‌ها در این جنبش‌ها و در ذهنیت کنشگران آنها می‌شوند. مجموعه این تضادها مارا به دو گروه عمده بحران‌های اجتماعی هدایت می‌کنند که منشأ تناقض‌ها و پارادوکس‌های جنبش‌های اجتماعی نوین در ایران هستند. نخستین بحران به نهادینه‌نشدن سیستم‌ها و نظام‌های اقتصادی، سیاسی، تکنولوژیک و حتی علمی در حوزه روابط و مناسبات اجتماعی بازمی‌گردد. دومین بحران که جدی‌ترین نوع بحران نیز تلقی می‌شود به بحران هویتی بازمی‌گردد که در طبقه متوسط جدید نمود و عمق بیشتری دارد. این امر معلول دو عامل است: نخست، عدم پیوند با توده‌ها و لایه‌های پایینی جامعه که به‌طور عمدۀ حاملان اصلی هنجارها و ارزش‌های سنتی هستند و کثرت و تعداد بیشتری دارند و درنتیجه تأثیر بیشتری بر فرایند حرکت و تحول جامعه می‌گذارند؛ دوم، تأثیرپذیری از آموزه‌های غربی و گستالت از میراث تاریخی و درنتیجه عدم تعین قطعی و مشخص عناصر هویتی.

از آنچه بیان شد، مشخص می‌شود که کنشگران ایرانی به‌طور عمدۀ دچار گونه‌ای مدرنیتۀ معیوب و ناقص است که او را به نوعی فردگرایی ناصواب رهنمای ساخته است. اغتشاش‌های هویتی و نامشخص‌بودن مرزهای هویتی و منافع ملی باعث می‌شود که ذهنیت کنشگران اجتماعی در ایران پارادوکس‌های بسیاری داشته باشد. به همین دلیل جنبش‌های اجتماعی در ایران سوگیری‌ها و آثار مخربی خواهند داشت (شفیعی، ۱۳۸۲: ۸۸).

نحوه شکل‌گیری جنبش‌های جدید اجتماعی در غرب و ایران

هابرماس شکل‌گیری دولت رفاه و گسترش آن را نمونه بارز استعمار زیست‌جهان می‌داند. در نظریه هابرماس استعمار زیست‌جهان زمانی اتفاق می‌افتد که نظام و زیست‌جهان روزبه روز از هم بیشتر فاصله بگیرند و ساختارهای نظام بر زیست‌جهان غلبه یابند و با شکل‌گیری دولت رفاه که ساختاری مربوط به نظام است، تمامی عرصه‌های زندگی بشری تحت کنترل دولت در می‌آید؛ حتی روایت‌های فرهنگی و نمادها که معنادهنده به زندگی انسان و تعیین‌کننده وضعیت اخلاقی

افراد است، در چهارچوب بوروکراسی قرار می‌گیرند. درنهایت اینکه تمامی این استعمارهایی که بر زیست‌جهان صورت می‌گیرد، عرصه عمومی را کوچک‌تر می‌کند. بر این اساس، هابرماس توضیح می‌دهد زمانی که دولت رفاه توسعه یابد، دولت به یک سرپرست تبدیل می‌شود که به فرزندان خود که وابسته به دولت هستند، پاداش می‌دهد یا آنها را مجازات می‌کند؛ بنابراین، در این شرایط بحث‌های جدی سیاسی نمی‌تواند بروز کند، چراکه این بحث‌ها نیاز به شهر و ندان مستقلی دارند که وابسته به دولت نباشند. در این شرایط ارتباطات عمومی سیاستمداران مملو از تمجید می‌شود و افکار عمومی از عقایدی مصنوعی پر می‌شود که متخصصان آنها را ساخته‌اند. تصویری که هابرماس از جهان ارائه می‌دهد بسیار تاریک است، اما در همین فضای تاریک استعمارشده و به لحاظ فرهنگی ضعیف، کورسویی از امید برای شکل‌گیری جنبش‌های جدید ملاحظه می‌کند (کراسلی، ۲۰۰۲: ص ۶۶). در این راستا و با توجه به دیدگاه هابرماس جهت بیان نحوه شکل‌گیری جنبش‌های اجتماعی جدید در غرب در ابتدا لازم است که ساختار سیاسی به صورت مختصر بیان شود.

ساختار سیاسی کشورها به‌ویژه در غرب دارای دو مجلس است: مانند انگلستان (مجلس لردان و عوام)، ایالت متحده امریکا (مجلس سنا و نمایندگان) و فرانسه (مجلس سنا و ملی). «رابطه بین این مجالس به‌گونه‌ای تنظیم شده است که مجلس سنا یا لردان حق و تقوانین مجلس دیگر را داشته باشد. به طور کلی، اداره‌کننده نهایی کشور نمایندگان این مجالس هستند. نمایندگان این مجالس از صاحب‌منصبان یا به عبارت دیگر، امنای مردم این سرزمین‌ها هستند. طرح‌های اصلی اداره حکومت توسط این امنا ارائه و تنظیم می‌شود». زیر نظر این دو مجلس دولت یا قوه مجریه شکل می‌گیرد و قوه قضائیه هم ضامن اجرای قوانینی است که در مجلس‌ها و در دولت تنظیم می‌شود. اروپا و ایالات متحده امریکا (جهان سرمایه‌داری) بعد از انقلاب بلشویکی در روسیه که به تشکیل کشور اتحاد جماهیر شوروی منجر شد، در مقابل موج سیاسی مبتنی بر اندیشه‌های کمونیستی قرار گرفتند که از جانب شوروی حمایت می‌شد. در امریکا امنای جامعه (به طور عمده سناتورها) با شیوه‌های پلیسی به قلع و قمع کمونیست‌ها پرداختند، اما در اروپا تلاش شد سیاست‌های متمرکزی برای مقابله با این موج تدارک دیده شود. تشکیل اتحادیه کارگری و آموزش و درمان مجاني از جمله این سیاست‌ها بود. بعد از جنگ جهانی دوم در اروپا که با فقر پس از جنگ مواجه بود و سرمایه امریکایی این کشورها را در سلطه خود قرار داد، به تدریج تقابل طبقاتی -سرمایه‌دار در مقابل کارگر- جای خود را به حرکت‌های جدیدی داد که به جنبش‌های اجتماعی

نوین معروف شد. این حرکت‌ها از جنبش دانشجویی در آغاز دهه ۶۰ قرن بیستم میلادی که از جنبش کارگری جدا شده بود خود را نشان داد. در این زمان لایه اول نهاد سیاست آرایش جدیدی به سیاست‌گذاری خود داد. آنان با طرح مفاهیمی از قبیل دولت رفاه و جامعه برنامه‌ریزی شده، با استفاده از نیروی جنبش‌های اجتماعی جدید سازوکار تازه‌ای براساس محور دوگانگی دولت-ملت به وجود آوردند. گزاره دولت-ملت حاکم بر نهاد سیاست در اروپا موجب شده بود با قدرت‌گرفتن دولت‌های ملی، نظیر دولت آلمان هیتلری، شعله‌های جنگ، حدود هشتاد میلیون نفر را در جنگ‌های اول و دوم به ورطه هلاکت بکشاند (ارلانیز، ۱۹۷۱: ص ۲۰).

از طرف دیگر، تضاد میان دولت و ملت می‌توانست جای پای مناسبی برای کمونیست‌ها به حساب آید تا مردم را علیه دولت‌های خود بشورانند و پیش‌بینی مارکس را در به وجود آمدن انقلاب کارگری محقق کنند. آنان برای تضعیف این گزاره وظیفه دولت (قوه مجریه) را تأمین رفاه مردم قرار دادند. دولت را موظف کردند با برنامه‌ریزی دقیق برای هر نفر و طراحی نظام تأمین اجتماعی جامع، رفاه عمومی را حاکم کند. برای مثال برای مبارزه با بیکاری، برای بیکاران بیمه بیکاری وضع کردند و دولت را مسئول رفع بیکاری قرار دادند. همچنین، در بسیاری از کشورهای اروپایی بهداشت و درمان را عمومی کردند. حتی برای کسانی که از نظر درآمد نمی‌توانستند زندگی متعارفی را برای خود و خانواده خود تأمین کنند اعانه‌هایی قرار دادند. همچنین، با به رسمیت‌شناختن جنبش‌های جدید و سازمان‌های مردم‌نهاد حامی این نوع از حرکت‌ها، عامل مؤثری برای اعلام مسالمت‌آمیز مطالبات شهروندان و فشار بر دولت برای تأمین رفاه عمومی و عنصر تعیین‌کننده‌ای برای پیشگیری از انقلاب‌های عمومی وضع کردند (مییر، ۱۳۸۸: صص ۲۵۲-۲۳۷).

بنابراین، تداوم شکل‌گیری جنبش‌های اجتماعی جدید در غرب «برگرفته از سیاست‌های لایه اول نهاد سیاست» برای نظارت بر دولت رفاه است. در ادامه به نحوه شکل‌گیری جنبش‌های اجتماعی جدید در ایران می‌پردازیم.

شكل‌گیری نهاد سیاست در ایران معاصر را می‌توان در دو دوره مطالعه کرد. ساختار سیاسی قبل از انقلاب اسلامی و ساختار سیاسی بعد از انقلاب اسلامی.

الف- ساختار نهاد سیاسی قبل از انقلاب اسلامی: این دوره خود به دو بخش قبل از انقلاب مشروطه و بعد از آن قابل تقسیم است. قبل از انقلاب مشروطه دوره‌هایی کلان در کشور وجود

داشت: شاه و عالم اعلم اعدل که مردم او را به عنوان مرجع تقلید و نایب امام زمان (عجل الله) می‌شناختند. شاه رهبر دولت بود و عالم اعلم اعدل رهبر مردم. در انقلاب مشروطه علما با توجه به تجربه نهضت تباکو و شکست دولت در مقابل ملت، تدارک نظام جدیدی بر مبنای قانون و مجلسی با عنوان عدالتخانه دیدند. در جریان انقلاب دو خط ایدئولوژیک شکل گرفت؛ یکی استنباط دینی از عدالت که مردم و علما از آن پیروی می‌کردند و دیگری ایدئولوژی حکومت دموکراتیک که روشنفکران غرب‌گرایی که در انقلاب فعال بودند به آن اعتقاد داشتند. گروه مذهبی به دنبال تأسیس شورای عدالتخانه اسلامی بود و تقاضای روشنفکران استقرار مجلس یا پارلمان. در تظاهرات مردمی شعار برای عدالتخانه اسلامی داده می‌شد اما در وقت تصمیم‌گیری چون اندیشه روشنی از اینکه عدالتخانه چیست و چگونه باید عمل کند وجود نداشت اندیشه مجلسی که در جوامع غربی تجربه شده بود اعمال شد (Zahed, ۱۳۸۹: ص ۱۵۲). انقلاب مشروطه از نظر تئوریک، موجب تهیه قانون اساسی و ایجاد مجلس شد اما در عمل ناکام ماند. در ساختارسازی سیاسی براساس انقلاب مشروطه، مذهب رسمی کشور مطابق با اعتقادات مردم و علما مذهب شیعه درج شد. علمای طراز اولی برای مطابقت قوانین مجلس با شرع مقدس پیش‌بینی شدند (اصل دوم متمم قانون اساسی)، اما در عمل ساختار سیاسی کشور با توجه به اصل تفکیک قوا که در اروپا اجرا شده بود، دارای سه قوه مقننه، مجریه و قضائیه شد و پادشاه رئیس قوه مجریه (اصل بیست و هفتم متمم قانون اساسی) شد. در این قانون و در ظاهر شاه نقشی تشریفاتی یافت، زیرا هیچ مسئولیتی برای او در نظر گرفته نشده بود (اصل چهل و چهارم متمم قانون اساسی مشروطه)، اما در عمل همه امور کلان منوط به توشیح ملوکانه شد. در قانون اساسی مانند کشورهای اروپایی، دو مجلس یکی مجلس شورای ملی و دیگری مجلس سنا پیش‌بینی شد (Zahed, ۱۳۹۲: ص ۱۵).

نخستین مجلس شورای قانون‌گذاری ایران با خطاب مظفرالدین شاه در ۱۸ شعبان ۱۳۲۴ هـ ق آغاز به کار کرد و براساس اولین نظامنامه انتخاباتی، کسانی می‌توانستند رأی بدهند که صاحب ملکی باشند و یا حداقل ملک آنها هزار تومان قیمت داشته باشد (درخشند، ۱۳۸۹: ص ۱۴). علاوه بر مجلس قانون‌گذاری، در سال ۱۳۲۸ هـ ق، مجلس سنا نیز فعالیت خود را آغاز کرد. اعضای سنا را مالکان و تجار بزرگ، وزرا و نظامیان ارشد بازنیسته، سفرا یا استانداران و ... تشکیل می‌دادند (همان: ص ۱۰). اما به طوری که نهضت تباکو و انقلاب مشروطه به خوبی نشان می‌دادند در پیشینه تاریخی و اعتقادی کشور ما امنای مردم روحانیت به حساب می‌آمدند نه سرمایه‌داران و دیگر صاحبان قدرت مانند شاه و یا خان‌ها (Zahed, ۱۳۹۰: ص ۵۸).

به هر حال، قدرت طلبی شاهان دودمان پهلوی سبب شد که برخلاف همین قانون اساسی هم، شاه همه کاره کشور شود. در قدم اول، شاه ریاست فعال قوه مجریه را به عهده گرفت و ناظر بر لوایحی شد که به مجلس بردۀ می شد؛ بنابراین، تغییر سلسله قاجار و تأسیس سلسله پهلوی در مجلس پنجم با همین تمهد انجام شد (بهار، ۱۳۷۹: ج ۲: ص ۲۸). بعد از آن با توجه به اینکه شاه نیمی از نمایندگان مجلس سنا را منصوب می کرد با دخالت در انتخابات مجلس شورا نمایندگان آن مجلس را هم دست نشانده خود کرد و به این ترتیب، بر قوه مقننه حاکم شد.

ب- ساختار نهاد سیاسی بعد از انقلاب اسلامی: در اوایل دهه چهل هجری شمسی شخصیتی روحانی (حضرت امام خمینی رحمة الله) پا به عرصه سیاسی کشور گذاشت و با استفاده از جایگاه خود نزد مردم، تلاش کرد مجدداً نهاد سیاسی اصیل کشور، که تحت رهبری شاه وابسته دوران پهلوی، به اشغال انگلستان و سپس ایالات متحده امریکا درآمده بود را فعال کند. او با اتکا به ایدئولوژی حاکمیت امام زمان (عجل الله)، که در قانون اساسی مشروطیت هم بر آن تصریح ضمنی شده بود، و موقعیت نایب این امام همام نزد مردم، شاه را مورد خطاب قرار داد. او به عنوان امین واقعی مردم در نهاد سیاست ملی، اما نانوشته در قوانین، حضور خود در مدیریت کشور را اعلام کرد (مدنی، ۱۳۶۱: ج ۲، ص ۱۳).

از این تاریخ به بعد با تلاش هایی که از سوی آیت الله خمینی (رحمه الله) و طرفداران او انجام شد جایگاه سیاسی روحانیت در نهاد سیاسی کشور مجدداً بازسازی شد. در نتیجه این بازسازی، حدود ۱۵ سال بعد، قالب دوگانگی دولت-ملت، خود را در جریان انقلاب اسلامی به خوبی نشان داد. در این انقلاب مردم به رهبری یک مرجع تقليد، در مقابل شاه که رهبری دولت و نظام سیاسی کشور را به طور کامل در اختیار داشت قرار گرفتند. در نهایت در این منازعه مردم پیروز شدند و شاه شکست خورده کشور را ترک کرد. هرچند به قراری که گفته شد، از پشتیبانی کامل امریکا و دیگر کشورهای بلوک غرب بهره مند بود؛ بنابراین، می توان گفت در سال ۱۳۵۶ هجری شمسی مردم ایران به وابستگی و دیکتاتوری شاه و شکسته شدن ارزش های دینی شان و نقض قانون اساسی کشور توسط شاه از خود عکس العمل نشان دادند. آنان به رهبری یکی از امنای سنتی خود (آیت الله خمینی) انقلاب اسلامی را بر پا کردند که در بهمن ماه سال ۱۳۵۷ به ثمر رسید. قانون اساسی بعد از این انقلاب برای رفع مسئله دیکتاتوری، جمهوریت و برای درمان سکولاریزم و طرح بی پشتونه عملی حاکمیت دین در قانون اساسی مشروطه، برپایی حاکمیت دینی در قالب نظام ولایت فقیه را محور سیاسی خود قرار داد. عناصری از اندیشه سیاسی غرب که در این انقلاب به رسمیت شناخته

شد جمهوریت و اصل تفکیک قوا بود؛ اما این دو اصل در قالب حاکمیت ولی فقیه در نظر گرفته شد؛ به عبارت دیگر، با توجه به قانون اساسی بعد از انقلاب اسلامی می‌توان گفت لایه درجه اول نظام سیاسی ولی فقیه و نهادهای وابسته به مدیریت او از جمله مجلس خبرگان شدند. لایه دوم قدرت، مجلس یا قوه مقننه قرار داده شد و لایه درجه سه قوه مجریه و قوه قضائیه به عنوان ناظر بر اجرائیات کشور مقرر شد. در این ساختار لایه درجه اول گستره و افق فعالیت‌های سیاسی را معین می‌کند (نهاد رهبری)، لایه درجه دوم در این گستره در راستای افق تعیین شده، قانون‌گذاری کرده ساختارسازی می‌کند (قوه مقننه) که در این لایه شورای نگهبان ضامن اسلامیت قوانین است. لایه درجه سوم نهاد سیاست این قوانین را به اجرا درمی‌آورد (قوه مجریه) و در همین سطح قوه قضائیه بر اجرا نظارت عملیاتی می‌کند. در برخی مواقع، مجلس شورای اسلامی با عنایت به نیازهای عمومی جامعه، اقدام به وضع قوانینی می‌کند که شورای نگهبان به دلیل مغایرت مصوبات مجلس با موازین اسلامی یا قانون اساسی نمی‌تواند آن مصوبات را تأیید کند. به موجب اصل ۱۱۲ قانون اساسی، مجمع تشخیص مصلحت نظام برای تشخیص مصلحت در مواردی که مصوبه مجلس شورای اسلامی را شورای نگهبان برخلاف موازین شرع یا قانون اساسی بداند و مجلس با درنظر گرفتن مصلحت نظام نظر شورای نگهبان را تأمین نکند، وارد عمل می‌شود و حرف آخر را در اختلاف به وجود آمده می‌زند (مدنی ۱۳۶۱، جلد دوم، ۱۳).

در ایران با توجه به اینکه ولی فقیه، مانند گذشته سنتی نقش مراجع در کشور، خود را از مردم می‌داند، بعد از انقلاب اسلامی دوگانگی دولت و ملت از میان رفت و نهاد سیاسی کشور، از نظر تقابل نیروها، یکدستی حداقل، معجزه پیروزی در جنگ تحمیلی و آبادی روستاهای کشور به دست جوانان شرکت‌کننده در سازمان جهاد سازندگی را به ارمغان آورد. این حالت تا انتهای دهه اول جمهوری اسلامی در نهاد سیاسی کشور برقرار بود (همان، جلد دوم، ۱۷).

اما این یگانگی میان دولت و ملت به همین شکل باقی نماند. در ادامه حاکمیت جمهوری اسلامی، سه دوره سیاسی مشخص به وجود آمد که در هر دوره با توجه به ویژگی‌ها و خصوصیات، رویدادهایی به وقوع پیوست که این یگانگی را تاحدی تغییر داد و زمینه‌ساز بروز جنبش‌های اجتماعی جدید شد که در ادامه به تشریح آن می‌پردازیم.

اولین دوره پس از انقلاب اسلامی زمانی بود که جنگ تحمیلی خرابی‌ها و ویرانی‌های زیادی را بر جامعه متتحمل کرده بود و اقتصاد جامعه، یک اقتصاد جنگ‌زده و بیمار بود. در این وضعیت،

وظیفه دولت منتخب مردم عبارت بود از بازسازی ویرانی‌های جنگ و ترمیم اقتصاد. به این فصل اول سیاست‌گذاری بعد از جنگ «دوره سازندگی» لقب داده شد. از آنجاکه طرح نوی متناسب با اهداف انقلاب اسلامی فراهم نبود و نظام‌سازی اسلامی به صورت علمی مدون نشده بود یا به‌طور کلی، الگوی پیشرفت اسلامی‌ایرانی مشخص نبود، بازسازی کشور متناسب با مدل توسعهٔ قبلی شروع شد و ادامه یافت. در دوران پهلوی ساختارسازی و اداره امور کشور توسط مشاوران خارجی و به‌طور عمده امریکایی انجام می‌شد. در دوران سازندگی هم همان الگوها مجددًا بازسازی شد. بازسازی امور اجرایی براساس الگوی توسعهٔ سرمایه‌داری در لایهٔ سوم قدرت، ناهمانگی‌ها و مشکلاتی برای لایهٔ اول و دوم نهاد سیاسی ایجاد کرد. در لایهٔ دوم یا لایهٔ قانون‌گذاری، تحت فشار اجرائیت، لازم بود قوانینی تصویب شود که با اهداف قانون‌گذاری مطابق با ارزش‌های اسلامی سازگار نبود. بسط ارزش‌های مبتنی بر مدل‌های توسعهٔ قبل از انقلاب هم با خط مشی‌های ترسیم‌شده برای انقلاب توسط نهاد رهبری همخوانی نداشت.

در این بازسازی مدل توسعهٔ اقتصاد سرمایه‌داری خود را تحمیل کرد؛ به عبارت دیگر، مدل مبتنی بر حرص جای مدل اقتصاد اسلامی مورد نظر و مبتنی بر ورع را در عمل گرفت. مدل اقتصاد سرمایه‌داری بر حرص در مصرف استوار است و مدل اقتصاد اسلامی بر قناعت و پرهیز از اسراف و تبذیر. اقتصاد سرمایه‌داری با استفاده از حرص در مصرف، محرك تولید می‌شود و به‌زعم خود رونق ایجاد می‌کند. در مدل اقتصاد اسلامی با پرهیز از زیاده‌روی در مصرف، نیروهای تولید در راستای رفع نیازهای حقیقی مردم قرار می‌گیرد و نوعی اقتصاد مردمی بنا می‌شود. در اقتصاد سرمایه‌داری نظام در خدمت گردش مالی قرار می‌گیرد و در اقتصاد اسلامی هر عامل تولیدی در حدّ مشارکت در میزان ارزش افزایی، نقش عملی و اجرایی پیدا می‌کند (زاهد، ۱۳۹۲: ص ۱۶).

مجلس مجبور بود برای تسهیل در اجرائیات، قوانینی تصویب کند که با اتکا بر حرص به مادیات، انگیزه اقتصادی ایجاد کند و حاکمیت سرمایه را تحکیم کند. این امر نه به مذاق نمایندگان مخلص سازگار بود و نه مردم انقلاب کرده براساس ارزش‌های اسلامی، و نه منویات و افق‌های دیکته‌شده توسط رهبران انقلاب را ارضاء می‌کرد. برای نمونه، هشدارهای مکرر رهبری از اوایل دولت سازندگی مبنی بر تهاجم فرهنگی، نشان می‌داد که فرهنگ وابسته طراحی شده مبتنی بر انگیزه سرمایه‌داری و تجمل خواهی قبل از انقلاب، در حال گسترش است. تأکید رهبری بر ارزش‌های اسلامی و فاصله‌گرفتن دولت از این ارزش‌ها، به تدریج انتقاداتی علیه دولت را دامن زد. این انتقادات در مذاکرات مجلس هم خود را نشان می‌داد؛ از این‌رو، به تدریج تا اواخر دوران سازندگی

ما شاهد نوعی فاصله‌گرفتن میان مردم و دولت هستیم. تفکیک میان دولت و ملت در اوآخر دوره سازندگی تأثیر زیادی بر انتخابات دوم خرداد ۷۶ داشت.

طرفداران رئیس جمهوری که انتخاب شد، بر این تفکیک انگشت گذاشتند و رأی بالای را برای کاندید خود رقم زدند. در این حرکت سیاسی، تبلیغات مبتنی بر تفکیک میان دولت و ملت موجب شد در نزد بسیاری از عوام و حتی خواص، رئیس جمهور جدید که دولت با شعار توسعه سیاسی را بنیان گذاشت، ملی و بقیه دستگاه سیاسی، یعنی لایه اول و دوم، دولتی تلقی شود. با روی کار آمدن مجلس موافق سیاست‌های دولت (مجلس ششم) این فشار به لایه اول منتقل شد. این وضع برخی مخالفان انقلاب اسلامی را بر آن داشت تا هوس براندازی حکومت اسلامی را در سر پپروزاند که با درایت رهبری و دیگر نخبگان سیاسی کشور، ناموفق از آب در آمد (زاده، ۱۳۹۲: ص ۱۷).

الگوی توسعه سیاسی در این دوران الگویی قرار گرفت که در اروپای بعد از جنگ جهانی دوم تجربه شده بود؛ به عبارت دیگر، نخبگان فکری حاکم در این دوره با توجه به توسعه اقتصادی به کار گرفته شده در دوران سازندگی که مبتنی بر الگوی سرمایه‌داری بود، در این دوره نیز الگوی توسعه سیاسی مبتنی بر لیبرال دموکراسی اما مدل محقق شده در اروپا را پیگیری کردند. این دوران را فصل دوم از سیاست‌گذاری کلان در جمهوری اسلامی نامگذاری می‌کنیم.

تجربیات این فصل از حرکت‌های سیاسی موجب شد تا در فصل سوم که موسوم به دولت خدمتگزار شد، رأی اکثریت مردم به بازگشت به ارزش‌های انقلاب اسلامی تعلق گیرد. دولت خدمتگزار در چهار سال اول حاکمیت خود تلاش کرد تا حریم دو لایه دیگر قدرت در نهاد سیاسی را رعایت کند؛ از این‌رو، لایه اول با تعیین سیاست‌های راهبردی و لایه دوم با قانون‌گذاری براساس این راهبردها، به دولت در لایه سوم کمک کردند تا پیشرفت‌هایی حاصل شود. از جمله این پیشرفت‌ها بالاتر رفتن درک فرهنگ عمومی سیاسی مردم از مرز میان این سه لایه قدرت بود. اما تلاش براندازان نظام و فریب خوردگی عده‌ای از عناصر انقلابی در آغاز دوره دوم انتخاب دولت موسوم به دولت خدمتگزار بن‌بست تازه‌ای در نهاد سیاست ایجاد کرد.

جدول ۲ خلاصه‌ای از این سه دوره را به دست می‌دهد:

جدول ۲. دوره‌های سیاسی بعد از انقلاب اسلامی

فصل سوم	فصل دوم	فصل اول	
خدمتگزار	توسعه سیاسی	سازندگی	لقب
ایجاد پیشرفت	تأمین حقوق شهروندان	بازسازی خرابی‌های جنگ	هدف
توزیع ثروت با شعار عدالت محوری	اشاعه لیبرال دموکراسی	احیای سرمایه‌داری	مدل توسعه
احیای ارزش‌های انقلاب اسلامی	تقویت‌سازمان‌های مردم‌نهاد و تحریک جنبش‌های اجتماعی جدید	تفکیک دولت و ملت	عملکرد

به نظر هابرماس جنبش‌های جدید اجتماعی در اروپا عامل رهایی‌بخش در برابر تأثیرات مخرب استعمار زیست‌جهان هستند. «طی چند دهه اخیر، تضادها در آن دسته از کشورهای پیشرفت‌گری افزایش یافته است که به‌نحوی از انحا از الگوی دولت رفاه، که تضاد بر سر توزیع در آن نهادینه شده، منحرف شده‌اند. تضادها دیگر در حوزه بازتولید مادی فعال نیستند؛ دیگر توسط احزاب و سازمان‌ها هدایت نمی‌شوند و دیگر جبران‌کننده‌ها قادر نیستند آنها را فروبنشانند. در عوض، این تضادهای جدید در قلمرو بازتولید فرهنگی، انسجام اجتماعی و جامعه‌پذیری ظاهر می‌شوند. آنها در شکل اعتراض‌های خرد نهادی – یا دست‌کم فراپارلمانی – طرح می‌شوند» (سیدمن، ۱۳۹۰: صص ۷۷-۷۸). دغدغه اصلی چنین جنبش‌هایی بیشتر کیفیت زندگی، تساوی حقوق، تحقیق‌بخشیدن هویت‌های خودی، مشارکت و حقوق بشر است. این خط مشی‌های جدید در میان جوانان و گروه‌های تحصیل‌کرده در حال افزایش است و این جنبش‌های جدید با تأسی از ارزش‌های بنیادی و اخلاقی در بین مردم عادی به صورت دموکراتیک رواج یافته است و این افراد در تلاش هستند تا مناسبات جدید عقلانی اجتماعی و فرهنگی را به وجود آورند. برای نمونه هابرماس به جنبش‌های اجتماعی سطح جهان چون فمنیسم و حقوق مدنی، جنبش محیط زیست و جنبش‌های دهه ۸۰ قرن بیستم اشاره می‌کند که شهروندان در این جنبش‌ها تلاش‌هایی را انجام می‌دهند که با نفوذ سیستم یا همان نظام در زندگی روزمره مقابله کنند، این تلاش‌ها حتی معطوف به علیه حاکمیت مدیران و مجریان تخصصی بودن هم می‌شود، زیرا این طبقه از مدیران برای اینکه اداره جامعه و هدایت دولت را هم در دست گیرند از طریق تغییر افکار عمومی و مسیری

انسانی تر و قدرت‌بخشیدن به محرومان از طریق حق رأی در راستای تغییرات اجتماعی کوشش می‌کنند (کرایب و بنتون، ۱۳۸۴: ص ۲۹۶).

با این تفسیر هابر ماسی می‌توان گفت که این سیاست در اروپا برای مقابله با کوتاهی‌های دولت، یعنی قوه مجریه (لایه سوم قدرت) و تأمین حداکثری نیاز و حقوق شهروندان به کار گرفته شده است. در دولت با شعار توسعه سیاسی در ایران، همین راهبرد مورد توجه قرار گرفت و در راستای تقویت سازمان‌های مردم‌نهاد و تحریک جنبش‌های اجتماعی جدید برنامه‌ریزی شد. اما برخلاف غرب، دولت یا قوه مجریه و بعد از تشکیل مجلس ششم، قوه مقننه هم خود را در صف معترضان قرار دادند و ناخواسته جهت مطالبات به‌سوی لایه اول نهاد سیاست هدایت شد. به‌این‌ترتیب، با مداخلاتی که بعداً روشن شد بعضًا از جانب برخی از سفارت‌خانه‌های خارجی حمایت شده است، حرکت‌های اعتراضی به‌سوی براندازی عنصر اصلی حاکمیت اسلامی یعنی لایه اول رهبری هدایت شد؛ به عبارت دیگر، همان حرکت استعماری دولت‌های استعمارگر که پس از استقرار در هر کشور امنی آن کشور را از میان می‌برند تا خود بتوانند به راحتی حاکمیت خود را اعمال کنند، پیگیری شد. درنتیجه می‌توان گفت طرح توسعه سیاسی دولت، در جهت از میان بردن لایه رهبری یا امنی انقلاب اسلامی مورد سوءاستفاده قرار گرفت. بدیهی است که به‌این‌ترتیب، ماهیت جنبش‌های جدید در ایران کاملاً متفاوت از آنچه طبق نظریه هابر ماس در اروپا مطرح است عمل کرد.

با استفاده از همین ساختار ایجاد شده در حوالثی که در ابتدای دور دوم حاکمیت دولتِ موسوم به خدمتگزار پیش آمد روال قانونی براساس قوانین مصوب کشور، در انتخابات ریاست جمهوری، زیر سؤال رفت. در این حرکت در یک شکل اعتراضی نه مانند قبل به صورت نرم، مجددًا حمله به لایه اول قدرت سیاسی شکل گرفت. برخی دولتمردان گذشتند، از جمله برخی از اعضای دولت‌های هفتم و هشتم و برخی نمایندگان مجالس همان دوران، به‌ویژه مجلس ششم، با استفاده از موج و پشت‌وانه رأی مردمی حاصل شده، نتایج انتخابات را زیر سؤال برdenد. این حرکت شکل براندازی به خود گرفت؛ زیرا دستاوردهای لایه دوم (قوه مقننه، و شورای نگهبان) و رهنمودهای لایه اول نهاد سیاسی جمهوری اسلامی را هدف قرار داده بود. موضع‌گیری رهبری و تبعیت و پشتیبانی گسترده مردم در روزهای ۸ و ۹ دی‌ماه ۱۳۸۸ در شهرهای مختلف ایران و در تهران از این موضع و دیگر موضع قانونی دستگاه‌های رسمی کشور، نشان داد که بیشتر مردم جایگاه هریک از لایه‌های قدرت را می‌شناسند و در حفظ و تبعیت از آن نیز کوشانند (زاده، ۱۳۹۲: ص ۱۷).

بررسی جنبش‌های نوین در ایران با توجه به نظریات هابرماس و زاهد

در ابتدا باید بیان کرد که مفهوم جامعهٔ مدنی که در نظریهٔ جنبش‌های اجتماعی جدید مطرح می‌شود، مفهومی قدیمی است که ریشه‌اش در تاریخ اروپا است. به‌حال، با وجود اینکه تاریخ تشکیل دولت‌های جامعهٔ مدنی در اروپا کاملاً متفاوت از ایران است، این مفاهیم در ایران به صورت متفاوتی جلوه‌گر است. ایرانیان هرگز جامعهٔ مدنی لیبرال و مستقل مانند اروپای قرن بیستم میلادی نداشته‌اند. برخلاف اروپا، جایی که بسیاری از اقدامات اجتماعی انجمن‌ها در حوزه‌های عمومی مانند قهوه‌خانه از نظر هابرماس اتفاق می‌افتد، حوزهٔ عمومی همیشه در ایران محدود شده بود. هرچند از زمان انقلاب مشروطه انجمن‌هایی به صورت قانونی و غیرقانونی در مخالفت با نظام سیاسی به وجود آمد، یک حوزهٔ عمومی به معنای هابرماسی هرگز پدیدار نشد.

براساس نظر هابرماس، دو جنبهٔ بسیار مهم باید برای حوزهٔ عمومی اتفاق بیفتند که حوزهٔ عمومی مؤثر و مفید باشد. ابتدا حقوق اساسی، مطبوعات آزاد، آزادی تجمع، آزادی بیان و عقیده توسط دولت تضمین شود (فدایی، ۲۰۱۲: ص ۴۵). این شکل جامعهٔ مدنی مبتنی بر عقاید لیبرالیستی هرگز نمی‌توانست در ایران با استبداد شاهی در قبل از انقلاب اسلامی و ایران اسلامی بعد از انقلاب اسلامی به وجود آید؛ قبل از انقلاب به علت دیکتاتوری شاه و البته عقاید اسلامی مردم و بعد از انقلاب اسلامی به علت غلبهٔ ارزش‌های اسلامی در جامعه. فدائی در ادامهٔ تحلیل خود می‌گوید: بعد از سال ۱۹۹۷، خاتمی تلاش کرد که دموکراسی و جامعهٔ مدنی این چنینی را نهادینه کند. در طول دوران ریاست جمهوری خاتمی هدف اصلی دولت - اگرچه همیشه موفق نبود - تضمین مشارکت شهروندی در حوزهٔ عمومی بود؛ بنابراین، می‌توان بیان کرد که معیار هابرماس در این دوره عملی شد. با این وجود، با تغییر دولت از ۲۰۰۵، روند برعکس شد. بعد از انتخاب احمدی‌نژاد مبارزه برای جامعهٔ مدنی وارد مرحلهٔ اساسی شد. ایجاد سازمان‌های جامعهٔ مدنی تلاشی بود برای حفظ آنها از طریق تعریف مجدد اهداف و وظایف خودشان. در این دوره برخی از سازمان‌های جامعهٔ مدنی مجبور به توقف عملیاتشان بعد از تحمیل قوانین و مقررات جدید توسط دولت شدند. این دلیل عدم نهادینه شدن جامعهٔ مدنی و سازمان‌هایش در ایران است (فدایی، ۲۰۱۲: ص ۴۵). برخلاف آنچه فدائی می‌گوید هرگز جامعهٔ مدنی در زمان خاتمی استقرار نیافت و عملی نشد. به همین خاطر بود که در دولت بعد، آن ساختارهای شکل‌گرفته با حمایت دولت، در برابر مخالفت‌های دولت جدید تاب نیاورد؛ به عبارت دیگر، جنبش‌های اجتماعی جدیدی که با دولت خاتمی آمدند با او هم رفتند.

ازسوی دیگر، همان طور که هابر ماس بیان می‌کند، در جوامع غربی، سیاست‌های دولت رفاه از یکسو آزادی - برای مثال آزادی تشکیل اتحادیه و چانه‌زنی برای مزد، محافظت در برابر اخراج - را تضمین می‌کند و ازسوی دیگر آن را واپس می‌ستاند (هابر ماس، ۱۳۹۲: صص ۴۸۷-۴۹۴). این در شرایطی است که سرمایه و سرمایه‌دار قدرت اصلی جامعه را در دست دارد. جنبش‌های اجتماعی جدید در اروپا در تلاش هستند تا رابطه سرمایه‌داران، که دولت نماینده آنان است و مردم را عادلانه کنند. در ایران دولت هم دارای قدرت سیاسی و هم قدرت اقتصادی برتر است؛ از این‌رو، نمی‌توان شاهد آن‌گونه روابطی بود که در اروپا شکل گرفته است.

همچنین، از نظر هابر ماس، ایدئولوژی - بخوانید لیبرال سرمایه‌داری - شکلی از ارتباط به‌طور منظم تحریف شده است. یعنی، ایدئولوژی شکلی از ارتباط است که قدرت، به‌طور نظاممند آن را تحریف می‌کند؛ به عبارت دیگر، ایدئولوژی، گفتمانی است که به صورت یکی از رسانه‌های سلطه درآمده است و به کار مشروعیت‌بخشیدن، به روابط قدرت سازمان یافته می‌آید. لازم است توجه داشته باشیم که نظریه هابر ماس، مربوط به نظام لیبرال دموکراسی سرمایه‌داری غرب است که حکومت، برای مشروعیت‌بخشیدن به قدرت سیاسی خود، به طریق سازمان یافته، به تحریف و ارائه ایدئولوژی مدنظر خود توسط رسانه‌ها در جامعه می‌پردازد و رسانه‌ها، به‌طور محسوس و غیرمحسوس، تحت سلطه سرمایه‌داری هستند. اما در مورد جمهوری اسلامی ایران که حکومتی اسلامی یا نوعی مردم‌سالاری دینی و مبتنی بر ایدئولوژی اسلامی شیعی است حاکمیت مشروعیت خود را، در درجه اول از خداوند و در درجه بعدی از مردم می‌گیرد؛ یعنی، دارای مشروعیت الهی و مردمی است. در مردم‌سالاری دینی، بر نظارت و کنترل و مهار قدرت سیاسی توسط مردم تأکید ویژه شده است؛ از این‌رو، نظریه هابر ماس در تبیین رابطه قدرت سیاسی و ایدئولوژی با جمهوری اسلامی ایران، چندان تطبیق پیدا نمی‌کند (امام جمعه، ۱۳۹۲).

از نظر زاهد اصلی‌ترین عوامل جامعه‌شناسی سیاسی در ایران در یک‌صد سال اخیر عبارت‌اند از:

الف) تقابل بین علماء بعنوان مدافعان مردم و شاه بعنوان رئیس دولت؛ ب) برداشت خاص علماء براساس اصول و قواعد مکتب شیعه با توجه به موقعیت هر دوره زمانی، بعنوان مرام یا ایدئولوژی مخالفان؛ ج) ارگان‌های مذهبی بعنوان سازمان‌های اصلی نهضت‌ها که از طرف بازار پشتیبانی می‌شوند؛ د) فاعلین هم به‌طور غالب پیروان شیعی مذهب از اقسام مختلف جامعه هستند که براساس وظیفه دینی، به‌علت سرکوفتگی‌های اجتماعی، اهداف جنبش را در موقعیت‌های مذهبی دنبال می‌کنند. در این جنبش‌ها تخاصمات علیه استبداد، استعمار و استثمار با هدف تسخیر پنهان

اقتدار بیشتری از نفوذ دولت به نفع مردمی است که توسط علما رهبری می‌شوند. مروری بر زمینه اجتماعی جنبش‌های قبل از انقلاب اسلامی نشان می‌دهد که دو اقتدار عمدۀ در این جنبش‌ها در مقابل یکدیگر قرار داشته‌اند: اقتدار شاه و نفوذ علماء. مکتب شیعی به عنوان یک اعتقاد ملی توانست به عنوان یک عامل هم‌بستگی اجتماعی عمل کند و مردم را علیه حکومت مطلق متّحد کند. در دوره‌های مختلف وجود مشترکی در زمینه عاملان و رفتارشان مشاهده می‌شود. به طور عمدۀ، رهبران از مجتهدان هستند و علماء و مسلمانان درس خواننده جدید به عنوان توزیع‌کنندگان هستند (زاهد، ۱۳۸۹: صص ۳۷۵-۳۸۳). بعد از انقلاب اسلامی هم با توجه به حاکمیت روحانیت و پشتیبانی آن از دولت مردم همواره با توجه به اعتقادات خود از دولت تبعید کرده و کمبودهای آن را تحمل کرده‌اند. فعالیت‌های مدنی مردم عمدتاً همواره براساس اعتقادات دینی و در تشکل‌های مذهبی سازمان یافته است. ساختارهای سکولار اگر هم در جامعه ایران شکل گرفته‌اند، دوران کوتاهی داشته و با ازبین‌رفتن پشتیبانی قدرت‌های به وجود آورنده آنان از میان رفته‌اند.

جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

در این مقاله زمینه‌ها و چگونگی شکل‌گیری جنبش‌های اجتماعی جدید در غرب و ایران بررسی شد. این مطالعه در پی پاسخ‌گویی به سؤالات زیر بود:

- عوامل مؤثر بر پیدایش جنبش‌های نوین در غرب و ایران چه هستند؟

- جنبش‌های نوین اجتماعی چه پیامدهایی دارند؟

- جنبش‌های اجتماعی نوین در ایران از دیدگاه هابر ماس و زاهد چگونه تبیین می‌شوند؟

- جنبش‌های اجتماعی نوین در کشور ایران به عنوان یک جامعه اسلامی چه وظیفه‌ای بر عهده دارند؟

در پاسخ به سؤال نخست باید بیان کرد که جنبش‌های اجتماعی جدید در غرب براثر عوامل متعددی از جمله گسترش مصرف‌گرایی، بوروکراتیزه‌شدن حوزه خصوصی، ظهور جامعه پساصنعتی، بحران دولت رفاه به‌موقع پیوستند. جنبش‌های اجتماعی نوین در ایران، همچون اروپا، در نتیجه تغییرات ساختاری مشخصی شکل گرفتند. تغییراتی که به شکل‌گیری طبقه متوسط جدید منتهی شدند. این تغییرات ساختاری را می‌توان در سه گروه تغییرات سیاسی، اقتصادی و فرهنگی طبقه‌بندی کرد. مهم‌ترین تغییرات ساختارهای سیاسی به درهم‌شکستن ساختارهای منفرد سیاسی

ایلات و شکل‌گیری دولت مرکزی مدرن در دوره پهلوی مربوط می‌شود. ساختارهای اقتصادی و سنتی ایران با ورود تکنولوژی در معرض شدیدترین تغییرات قرار گرفت، تضعیف ساختارهای فنودالی به دست شاه و اعتیاربخشیدن به صنایع، بهویژه صنایع وابسته و موئناز باعث شد تا مناسبات اقتصادی نوینی در جامعه جاری شوند که بهنوبه خود نیروی کار نوینی را به نام کارگران صنعتی به روی صحنه اقتصاد آورد. بیشترین تغییرات در این حوزه بعد از انقلاب رخ داد. ساختارهای اجتماعی ایران نیز در معرض تغییرات گسترده‌ای قرار گرفت. ازانجاکه تغییرات ساختاری رخ داده در ایران روندی درون‌زا نداشته‌اند، به میزان زیادی به تضادهای ساختاری و بحران‌هایی ختم شده‌اند که جنبش‌های اجتماعی نوین ایران را دچار آسیب‌های جدی کرده‌اند؛ بنابراین، جنبش‌های اجتماعی نوین در اروپا و ایالات متحده امریکا (جوامع سرمایه‌داری) بعد از جنگ جهانی دوم، در مقابل موج سیاسی مبتنی بر اندیشه‌های کمونیستی و تضاد میان دولت‌ملت، به وجود آمدند. آنان با طرح مفاهیمی ازقبیل دولت رفاه، جامعه برنامه‌ریزی شده و استفاده از نیروی جنبش‌های اجتماعی جدید، سازوکار تازه‌ای برای محدودگانگی دولت‌ملت به وجود آوردن. آنان برای تضعیف این گزاره وظیفه دولت (قوه مجریه) را تأمین رفاه مردم قرار دادند. دولت را موظف کردند با برنامه‌ریزی دقیق برای هر نفر و طراحی نظام تأمین اجتماعی جامع، رفاه عمومی را حاکم کند. با به‌رسمیت‌شناختن جنبش‌های جدید و سازمان‌های مردم‌نهاد حامی این نوع از حرکت‌ها، عامل مؤثری برای اعلام مسالمت‌آمیز مطالبات شهروندان و فشار بر دولت برای تأمین رفاه عمومی و عنصر تعیین‌کننده‌ای برای پیشگیری از انقلاب‌های عمومی وضع کردند (می‌یر، ۱۳۸۸: صص ۲۵۲-۲۳۷). اما درباره شکل‌گیری جنبش‌های اجتماعی جدید در ایران در ابتدا باید بیان کرد که اندیشه جمهوریت و تفکیک قوا، دو مفهوم محوری هستند که به قرون حاضر رسیده و در اروپا و امریکا تنظیم نهادهای سیاسی براساس آنان به تجربه درآمده است. گفته شد براساس این تجربیات سه لایه قدرت در نظام‌سازی نهاد سیاسی مطرح است. لایه اول، امنیا یا رهبران مردم قرار می‌گیرند که گستره و افق فعالیت‌های سیاسی و به‌طور کلی اجتماعی را معین می‌کنند؛ لایه دوم، دستگاه قانون‌گذاری قرار دارد که براساس رهنمودهای لایه اول به تنظیم قانون و مقررات می‌پردازد و بدین‌وسیله منویات لایه رهبری را ساخت می‌دهد؛ در لایه سوم قوه مجریه و قوه قضائیه قرار می‌گیرند که به اجرای آن قوانین در راستای رسیدن به افق‌های تعیین‌شده و نظارت بر اجرا می‌پردازند. شکل‌گیری جنبش‌های اجتماعی جدید بدین صورت بود که دولت با شعار توسعه سیاسی در ایران، راهبرد غرب را مورد توجه قرار داد و در راستای تقویت سازمان‌های مردم‌نهاد و تحریک جنبش‌های اجتماعی جدید

برنامه‌ریزی کرد. اما برخلاف غرب، دولت یا قوه مجریه، و در مجلس ششم، قوه مقننه هم خود را در صف معتبرضان قرار دادند و جهت مطالبات ناخواسته بهسوی لایه اول نهاد سیاست هدایت شد. بهاین ترتیب، با مداخلاتی که بعداً روشن شد بعضاً از جانب برخی از سفارتخانه‌های خارجی حمایت شده است، حرکت‌های اعتراضی بهسوی براندازی عنصر اصلی حاکمیت اسلامی یعنی لایه اول رهبری هدایت شد. درنتیجه می‌توان گفت طرح توسعه سیاسی دولت، در جهت از میان بردن لایه رهبری یا امنای انقلاب اسلامی مورد سوءاستفاده قرار گرفت.

در پاسخ به سؤال دوم باید گفت که براساس آنچه گفته شد جنبش‌های اجتماعی کارکردهای مثبت و منفی دارند. این جنبش‌ها به همان صورت که می‌توانند به پیشبرد اهداف نظام در یک جامعه کمک کنند، می‌توانند برای دولت یک تهدید به شمار آیند و باعث شوند که همگرایی و انسجام اجتماعی به خطر افتد.

در پاسخ به سؤال سوم می‌توان گفت که دیدگاه هابر ماس درباره جنبش‌های اجتماعی نوین با وجود مؤلفه‌هایی چون انتقادی بودن، حوزه عمومی، لزوم مشارکت همه گروه‌ها در مباحث و مشارکت سیاسی و اجتماعی، صداقت در گفت‌وگوها و نقشی که جنبش‌ها به عنوان کارگزار مهم در تغییر و تحول در جوامع دارد، دارای اهمیت است اما در جامعه ایران به عنوان یک جامعه اسلامی در برخی ابعاد صادق نبود و قدرت تحلیل در این زمینه را نداشت.

درواقع، یکی از اهداف مهم جنبش‌های اجتماعی جدید تأمین آزادی است؛ به گونه‌ای که حوزه خصوصی را از تسلط حوزه عمومی خارج کنند و تا آنجاکه امکان دارد در برابر سلطه و نفوذ آن مقاومت کنند. اما در جامعه ایران به عنوان یک جامعه اسلامی که سیاست‌های دولت رفاه مشابه آنچه در اروپا است، شکل نگرفته و عملکرد دولت در مسیری متفاوت با غرب است و در جامعه‌ای که حاکمیت، حاکمیتی الهی است این آزادی، به چه معنی است و چگونه محقق می‌شود؟ در این باره می‌توان گفت که در نوع لیبرال دموکراسی نظام‌های فرهنگی مادی، که ادعا می‌شود بیشترین امکان آزادی در آن فراهم است، مبارزه بر سر حاکم کردن یکی از دکترین‌های ساخته عقل بشری و یک دکترین عقلی فردی است. همه این دکترین‌ها در نظام سرمایه‌داری براساس ثروت‌پرستی شکل گرفته است. در فرهنگ اسلامی همه تلاش می‌کنند حاکمیت الله را در یک نظام حق و عدل و (مطابق با دستورات الهی) محقق کنند؛ بهاین ترتیب، آزادی در راستای حاکمیت حق و عدل و مخالفت با غیر آن شکل می‌گیرد. در نظام اسلامی مردم تابع قواعد اسلام هستند نه تفکرات فردی (Zahed, ۱۳۹۲: ص ۱۱)؛ بنابراین، می‌توان گفت مبارزاتی که در جامعه اسلامی در چهارچوب

قواعد اسلامی رخ می‌دهد، در راستای آزادی است که تصمین‌کننده سعادت و تعالیٰ بشریت است و به راحتی متزلزل نخواهد شد و نظریه زاهد که جهت اسلامی حرکت‌های اجتماعی جامعه ایران را در نظر دارد جهت تبیین جنبش‌های نوین در ایران قابلیت بیشتری دارد و به دلیل بررسی همه‌جانبه‌ای که صورت می‌دهد بر به دست آوردن توصیف و تحلیلی جامع از جنبش‌ها تأکید می‌کند.

در پاسخ به سوال چهارم می‌توان بیان کرد که ایران کشوری است که در راستای نیل به پیشرفت نیازمند تصمیم‌گیری، برنامه‌ریزی و اجرا در عرصه‌های گوناگون است. این امر محقق نمی‌شود مگر در سایه مشارکت و همراهی مردم. یکی از راه‌های جلب مشارکت و همراهی مردم استفاده مطلوب از ساختار جنبش‌های اجتماعی نوین است که هدفشان ایجاد تغییرات بهینه در زندگی مردم است و با توجه به نیازهای مردم ضروری تشخیص داده می‌شوند. چنین جنبش‌هایی در صورتی که در راستای ایجاد عدالت و در مسیر حق باشند در زمینه سیاسی جمهوری اسلامی ایران دارای مشروعیت‌اند، در غیر این صورت، مشروعیت خود را از دست خواهند داد.

کتابنامه

۱. امام جمعه، جواد. ۱۳۹۲. «نقد و بررسی نظریه هابرماس درباره رابطه قدرت سیاسی و ایدئولوژی». مطالعه موردی جمهوری اسلامی ایران. پایان نامه کارشناسی ارشد دانشگاه اصفهان.
۲. بهار، ملک الشعرا. ۱۳۷۹. *تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، انقراض فاجاریه*. جلد دوم. تهران. امیرکبیر.
۳. بونولی، جولیانو؛ ویک، جورج. ۱۳۸۰. *دولت رفاه در اروپا*. ترجمه هرمز همایون پور. تهران. مؤسسه عالی تأمین اجتماعی.
۴. تورن آن. ۱۳۸۳. تصویر من از ایران. مصاحبۀ روزنامه ایران با آدرس اینترنتی: <http://iran-newspaper.com/Newspaper>
۵. درخشندۀ، ابوالفضل. ۱۳۸۹. «پارلمان و پارلمانتاریسم در جمهوری اسلامی ایران با مدل‌های ممدهۀ لیبرال دموکراتیک غربی».. تاریخ دریافت: ۱۳۹۴/۰۲/۰۶. به نقل از سایت: http://dera-khshandeh.org/view_content.aspx?Content_ID=۲۳
۶. دلاپورتا، دوناتلا؛ دیانی، ماریو. ۱۳۸۳. *مقدمه‌ای بر جنبش‌های اجتماعی جدید*. ترجمه محمد تقی دلفروز. تهران. کویر. چاپ اول.
۷. دو منتسکیو، شارل. ۱۳۶۲. *روح القوانین*. ترجمه علی اکبر مهندی. امیرکبیر. چاپ اول.
۸. زاهد، سعید. ۱۳۸۹. *جنبش‌های اجتماعی معاصر ایران*. تهران. طه. چاپ دوم.
۹. _____. ۱۳۹۰. «مقایسه پرستش فردی و اجتماعی». پژوهشنامه مطالعات تطبیقی فرهنگ اسلام و ایران. دوفصلنامۀ علمی تخصصی. سال اول. شماره ۱. تابستان.
۱۰. _____. ۱۳۹۲. «حکومت و جامعه در ایران معاصر». مقاله ارائه شده در کلاس درس جامعه‌شناسی جنبش‌های اجتماعی ایران.
۱۱. فتویان، علی؛ زاهد، سعید. ۱۳۹۲. «آزادی در جامعه اسلامی از منظر فرهنگ، ارائه‌الگوی نظری-عملی زاهد». نظریه‌های اجتماعی متفکرین مسلمان. دورۀ ۳. شمارۀ ۲. پائیز و زمستان ۱۳۹۲. صص ۳۴۳-۳۲۳.
۱۲. حسین‌زاده، فهیمه. ۱۳۸۶. «جنبش‌های اجتماعی نوین؛ تهدید یا فرصت». فصلنامۀ سیاست داخلی. شمارۀ ۲. صص ۹۶-۶۷.
۱۳. حیدریان، محمود. ۱۳۵۲. *مبانی علم حقوق*. دانشگاه تهران. چاپ اول.
۱۴. جلایی‌پور، حمید. ۱۳۷۹. «جامعه‌شناسی جنبش‌های اجتماعی». مجله دوران امروز. ۲۹/۱۱/۷۹.

- بازتاب اندیشه، شماره ۱۱.
۱۵. سیدمن، استیون. ۱۳۹۰. *کشاکش آرا در جامعه‌شناسی*. ترجمه هادی جلیلی. تهران. نشر نی.
 ۱۶. شفیعی، جمال. ۱۳۸۲. «جنبش‌های اجتماعی در ایران، زمینه‌ها و چالش‌ها». *فصلنامه مطالعات راهبردی*. شماره ۲۱. صص ۶۴۳-۶۵۸.
 ۱۷. صبوری، منوچهر. ۱۳۸۵. *جامعه‌شناسی سیاسی*. تهران. سخن. چاپ اول.
 ۱۸. قاضی، ابوالفضل. ۱۳۹۲. *قانون اساسی، سیر مفهوم و منطق آن از دید تطبیقی*. دانشگاه تهران. چاپ اول.
 ۱۹. قانعی‌راد، محمدامین و خسروخاور. فرهاد. ۱۳۸۶. «جنبش‌های اجتماعی جدید پایان مبارزه برای رفاه و سیاست اجتماعی». *مجله رفاه اجتماعی*. شماره ۲۵. صص ۲۳۵-۲۶۸.
 ۲۰. کرایب، یان؛ بنتون، تد. ۱۳۸۴. *فلسفه علوم اجتماعی*. ترجمه شهرناز مسمی پرست. تهران. آگه.
 ۲۱. گیدنر، آنتونی. ۱۳۸۳. *چکیده آثار آنتونی گیدنر*. ترجمه حسن چاووشیان. تهران. ققنوس.
 ۲۲. مدنی، سید جلال، ۱۳۶۱. *تاریخ سیاسی معاصر ایران*، جلد دوم، قم: دفتر انتشارات اسلامی.
 ۲۳. میر، دیوید اس. ۱۳۸۸. «اعتراض و اقدام سیاسی قانونی». *راهنمای جامعه‌شناسی سیاسی*. جلد اول. قدیرنصیری. تهران. پژوهشکده مطالعات راهبردی. صص ۲۳۷-۲۵۲.
 ۲۴. نش، کیت. ۱۳۸۳. *جامعه‌شناسی سیاسی معاصر: جهانی شدن، سیاست و قدرت*. ترجمه محمدتقی دلفروز. تهران. کویر.
 ۲۵. مشیرزاده، حمیرا. ۱۳۸۱. *درآمدی نظری بر جنبش‌های اجتماعی*. تهران. پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی.
 ۲۶. هابرماس، یورگن. ۱۳۸۴. *دگرگونی ساختاری حوزه عمومی*. ترجمه جمال محمدی. تهران. نشر افکار.
 ۲۷. ______. ۱۳۹۲. *نظریه کنش ارتباطی*. ترجمه کمال پولادی. تهران. مؤسسه ایران.
 ۲۸. هولاب، رابت. ۱۳۷۵. *یورگن هابرماس: نقد در حوزه عمومی*. ترجمه حسین بشیریه. تهران. نشر نی.

29. Benford.R, Snow. D. 2000. **Social movements**. In E. Borgatta & R. Encyclopedia of sociology. New York. Macmillan Reference.
30. Crossley. N. 2002. **Making Sense of Social Movements**.open university press.
31. Fadaee. S. 2012. **Review of Social Movements in Iran: Environmentalism and Civil Society**. London: Routledge.

32. Fitzpatrick, T. 1998. **The Implications of Ecological Thought for Social Welfare**, Critical Social Policy, 18 (1).
33. Kelley, R. D. G. 2002. *Freedom dreams: The black radical imagination*. Boston:Beacon Press.
34. Touraine A. 1981. **The Voice and the eye: An Analysis of Social Movements**. Cambridgr University press.
35. Urlanis, B. 1971. *Wars and Population*, Moscow: Progress Publishers.